تکمله راجع به مقاله شاهنامه های فارسی

محصل

پس از آنکه هزارو پانصد سال از این واقعهء هولناک گذشته‏ و این مسئله بکلّی از خاطرها فراموش شده بود در اوایل قرن دهم‏ تصادفا در نقبی که در همان محلّ قدیم این شهر میکنند دو کتیبه‏ پیدا شد ولی آنطور که باید جلب توجّهی ننمود و کسی بدان وقعی‏ ننهاد.در سنهء 1000 در موقع کندن کاریز آبی مقرّ و مرکز شهر پومپئی معلوم گردید ولی اوّلین اقدام جدّی که در امر حفر و کشف‏ پومپئی بعمل آمد در سنهء 1161 بود ولی باز عملیّات از روی نقشه و اصولی نبود و میتوان گفت که در واقع فقط از سنهء 1223 شروع شده‏ است و از سنهء 1276 ببعد منظّما هشتاد نفر عمله مدام در آنجا در تحت‏ نظر و حکم اشخاص خبره مشغول کارند و تابحال بیشتر از سه خمس‏ شهر را از زیر خاک بیرون آورده‏اند.یکی از اوّلین چیرهائی که در ابتدای عملیّات در آنجا پیدا شد مجموعهء استخوانهای چهار شخص بود که‏ بهمان حالت بدون هیچ تغییر مانده بود و اکنون نیز در موزهء شهر ناپل میتوان آنها را تماشا نمود.یکی از این چهار نفر زنی بود که در پهلوی آن 91 عدد مسکوکات آن زمان و دو کاسهء نقره و کلیدها و جواهر و غیره بوده که ظاهرا آنها را برداشته بوده که فرار کند و در همان حالت بهلاکت رسیده است.زن مزبور بر پهلوی چپ خوابیده و بر سرش نقابی و در انگشتش دو انگشتر است و در پهلوی او یک نفر زن دیگر و یک دختر و یک مرد دیده میشود.پس از آن بتدریج‏ جسدهای انسانی بسیاری پیدا شده و میشود و همچنین آثار قدیمهء بسیار از قبیل مجسّمه‏ها و ستونها و غیره و عمارات و قصرها و بناهای عمومی‏ و معبدها ومیدانگاهها و حمّامها و دکّانها بسیار کشف شده است‏ که خیلی از آنها یعنی آن قسمتی از اشیاء را که حمل و نقل پذیر بود اکنون در موزهء شهر ناپل میتوان تماشا نمود.

کوچه‏ها و خیابانهای شهر پومپئی عموما مستقیم و بی‏پیچ و خم میباشند و عرض آنها از 4 تا 6 ذرع بیشتر نیست و زمین آنها سنگ فرش است‏ و پیاده روها که از سطح کوچه قدری بلندتر هستند بعرض یک تا دو ذرع میباشند.

از جمله خانه‏های اعیانی که کشف شده خانه‏ایست موسوم بخانهء کازا دل فونو1که بر بدنهء دیوارهای آن با کاشیهای ریز بترتیب خاتم کاری‏ تصویرات بسیار دلکشی مرسوم است و از آنجمله تصویر مشهوری است‏ راجع بجنگ اسکندر مقدونی و داریوش سوّم پادشاه ایران در ایسوس‏ (سنهء 333 قبل از میلاد مسیح).این قطعه تصویر که در سنهء 1247 مکشوف گردیده از لحاظ تاریخی و علمی بسیار گرانبهاست چه میتوان گفت‏ که تقریبا در خود عهد اسکندر یا اندکی پس از آن ترسیم شده و تمام‏ جزئیّات آن از حیث لباس و یراق اسبان و اسباب جنگ و اسلحه‏ها و غیره تماما مطابق با واقع است.«در طرف چپ این تخته سنگ صورت‏ اسکندر را کشیده‏اند که در میان جنگیان خود سواره ایستاده است.در طرف‏ راست رو بروی اسکندر داریوش پادشاه ایران روی یک عرّادهء جنگی‏ ایستاده و او در میان لشگر ایرانی است که از هجوم لشکر اسکندر مقدونی‏ در شرف فرار هستند.متأسّفانه مخصوصا بهمین قسمت خاتم کاری شکستی‏ وارد آمده است که بدان واسطه درست سنگ بیرق هویدا نیست ولی با وجود این قسمت بالائی خود بیرق و نوک نیزه‏ای که بیرق بدان وصل‏ است و همچنین قسمتی از ریشه‏هائی که برای زینت بیرق آویخته بودند درست نمایان است‏1».

یک نویسندهء انگلیسی موسوم به بولور لیتن‏2رومانی نوشته موسوم‏ به«آخرین روزهای پومپئی»که خیلی خواندنی است چه نویسندهء مزبور با زحمت و تتبّع بسیار سعی نموده است که تمام حیات اجتماعی آن زمان را از روی کشفیّات تازه و معلومات و تواریخی که در دست است مجسّم سازد و حقیقة هم بخوبی از عهدهء آن امر بر آمده است.

تکمله‏ راجع بمقالهء«شاهنامهای فارسی» مندرجه در شمارهء 3 سال دوّم

در شماره‏های 10 و 11 و 12 سال اوّل و شمارهء 1 و 3 سال‏ دوّم کاوه یک سلسله مقالاتی راجع بشاهنامه و اصل و منشأ آن نشر کردیم‏ و خاتمهء آن مقالات که متضمّن شرح دقیق زندگی فردوسی و آثار او است‏ بواسطهء کثرت مقالات دیگر تأخیر یافت و امید است عنقریب در یک یا دو شمارهء از شماره‏های آینده نشر و سلسله ختم شود.مقصود ما در سطور ذیل افزودن یکی دو فقره معلومات و توضیحات جدیده‏ است در باب شاهنامهء منثوری که مأخذ فردوسی بوده و ذکر آن و بانی آن در شمارهء 3 بتفصیل مذکور شد.

توضیحات مزبور راجع است بشرح حال بانی شاهنامه ابو منصور محمّد بن عبد الرّزاق و چند فقره اطّلاعاتی که در باب حالات هویّت‏ غیر معروف او بدست آمده.در شمارهء 3 کاوه(سال دوّم-دورهء جدید) همهء آنچه برنگارنده در آن باب تا آنوقت معلوم بود درج شد و آن اطّلاعات‏ از روی مآخذ ذیل بود:الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی،طبقات‏ ناصری،یتیمة الدّهر تعالبی تاریخ ابن الأثیر،احسن التّقاسیم مقدّسی، دیباچهء قدیم و دیباچهء بایسنقری شاهنامهء فردوسی.بعدها در کتاب فارسی‏ زین الأخبار گردیزدی‏[ابو سعید عبد الحّی بن الضّحاک بن محمود]که‏ در عهد امیر عبد الرّشید غزنوی(سنه 440-444)تألیف شده‏3و کتاب بسیار نفیس روسی«ترکستان پیش از استیلای مغول»تالیف علاّمه‏ بارتولد4و تاریخ بخارا تألیف نرشخی‏[ابو بکر محمّد بن جعفر] و ذیل آن تألیف ابو نصر احمد بن محمّد بن نصر القباوی‏5و کتاب مجمل‏ فصیحی بعضی اطّلاعات تازه برای نگارنده در این موضوع بدست آمد که‏ مقصود از تسطیر سطور ذیل اشارهء اجمالی بدانها است:

اوّلا بارتولد گوید که ابو علی محمّد بن عیسی دامغانی وزیر نوح بن‏ منصور سامانی را بغرا خان در موقع تخلیهء بخارا 3در سنه 6382(جمادی‏ (1)منقول از مقاله‏ای که مستشرق مرحوم آلمانی اوسکارمان در تحت عنوان‏ «کاوه و درفش کاویانی»در شمارهء 1 از دورهء قدیم کاوه نوشته.

(2) Bulwer Lytton

(3)استخراجات بارتولد از آن کتاب که مانند ضمیمه بکتاب روسی خود بفارسی‏ تبع شده.

(4) W.Barthold, Turkestan v epokhu mongolskago nashestviia مشار الیه‏ تقریبا تمام مآخذ معلومه را تصفحّ و از آنها استفاده کرده و اغلب اعتمادش بکتاب‏ گردیزی است.

(5)این کتاب باهتمام سفر در پاریس بطبع رسیده.

(6)نه سنه 383 که ابن الأثیر گفته و اشتباه است

الآخره)با خود ببلاساغون برد و در حاشیهء کتاب بنقل از گردیزی‏ گوید که وزیر مزبور در غرّهء ربیع الأوّل سنهء 382 وفات کرد. بهر تقدیر معلوم است که وزیر مزبور بعد از سال مذکور در وزارت‏ نبوده است و بدین جهت شعری که بقول ثعالبی دربارهء او گفته‏اند که‏ بموجب آن او بیشتر از پنجاه سال بوده که در خدمت دربار بخارا بوده‏ و بلاانقطاع در کار بوده و معزول نشده‏1باید پیش از این تاریخ گفته‏ شده باشد و بلکه حتّی پیش از سنهء 378 گفته شده چه وی اوّلین دفعه‏ در جمادی الآخر سنهء 377 بوزارت رسیده و کمی بعد2معزول شده‏ و ابو نصر احمد بن محمّد بن ابی زید بجای او نشست و باز اندکی بعد ابو علی مزبور بوزارت برگشته و تا استیلای بغرا خان در وزارت ماند در این صورت اگر شعر مزبور بی‏مبالغه بوده باشد و در سنهء 377 یا پیش از آن تاریخ گفته شده پس وی از سنهء 327 و یا قبل از آن در دربار بخارا بوده و منصبی داشته و پیش از آن هم بقول ثعالبی پیش ابو منصور محمّد بن عبد الرزّاق بوده و از منشیان وی بود و در این صورت ابو منصور هم قبل از آن تاریخ در خراسان مقام بزرگی داشته است.

ثانیا گردیزی در رسیدن ابو منصور بمنصب سپهسالاری و والیگری خراسان‏ گوید«و امیر ابو الحسن محمّد بن ابراهیم‏[بن سیمجور]به نیشابور ستمها بسیار کرد و تظلّم او بحضرت بخارا پیوسته گشت پس او را معزول کردند اندر جمادی الآخر سنه 349 و سپهسالاری بابو نصر3محمّد بن‏ عبد الرزّاق دادند و ابو نصر بن بایقرا3را با عهد ولوا و خلعت‏ نزدیک او فرستادند..........و ولایت ما دون النّهر نیکو ضبظ کرد و رسمهای نیکو نهاد و بمظالم بنشست و حکم میان خصمان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستند».

و نیز در جای دیگر گوید«...............پس سپهالای خراسان او را (یعنی آلپتگین را)دادند و ابو منصور را صرف کردند و سوی طوس رفت‏ و آلپتگین بنشاپور آمد بیستم ذی الحجّه سنهء 349».

علاوه‏بر این بارتولد(ظاهرا بنقل از گردیزی)گوید پس از جلوس‏ منصور بن نوح(شوّال سنه 350)آلپتگین از سپهسالاری‏6خراسان معزول‏ و یاغی شد و ابو منصور بن عبد الرزّاق که آلپتگین او را حاکم طوس کرده بود با کمال میل برضدّ دشمن قدیم خود آلپتگین هجوم کرد و دولت سامانیان‏ نیز والیگری خراسانرا باو تکلیف کرد و آلپتگین در سنهء 351 بغزنه‏ رفت.............بقول گردیزی ابو منصور بن عبد الرّزاق‏ چون میدانست که او را هم در سرکار حکومت خراسان نخواهد گذاشت‏ و در اوّلین موقع و فرصت او را معزول خواهد کرد لهذا بقشون خود اجازه‏ (1)یتیمة الدّهر ثعالبی

(2)در همان سال یا سال بعد

(3)اینجا تنها فقره‏ایست که اسم‏ و کنیهء او باهم ذکر شده و شکّی در وحدت و مصداق و بودن وی(نه برادرش)بانی‏ شاهنامه نمیگذارد.

(4)بقول مقدّسی حاجب الحجّاب منصور بن نوح سامانی بود.

(5)عبارت مادون النّهر بخراسان و تمام مضافات آن تا رود جیحون اطلاق میشد چنانکه ماوراء النّهر بآنطرف جیحون از بخارا و سمرقند اطلاق میشد.

(6)مقصود از سپهسالاری خراسان در عهد سامانیان و اوایل غزنویان همه‏جا والیگری و ریاست قشون معا بود.

داده که مملکت را تاراج کنند و خود شروع کرد بمراودات با آل بویه‏1 در سنه 351 باز ابو الحسن محمّد سیمجوری والی خراسان تعیین شد و بر ضدّ ابو منصور بن عبد الرزّاق فرستاده شد و احمد بن منصور بن قراتکین‏ نیز در جزو قشون ابو الحسن سیمجور بود.ابو منصور مقتول شد و ابو الحسن سیمجور تا آخر سلطنت منصور والی خراسان ماند.

ابو نصر قباوی هم در تاریخ بخارا(ذیل تاریخ نرشخی)گوید: «چون خبر وفات امیر رشید2باو(بآلپتگین)رسید قصد حضرت‏3کرد تا امیر سدید4را بگیرد و امیر سدید باو کس فرستاد و چون بجیحون رسید خواست که بگذرد و نتوانست گذشتن از آنکه لشکر بسیار آمده بود و خواست که بازگردد و به نشابور رود باولایت خود و امیر سدید نامه‏ کرد بمحمّد بن عبد الرزّاق به نشابور تا او را نگذارند که به نشابور درآید الب‏تکین خبر یافت دانست که به نشابور نتواند رفتن همچنان از آب‏ جیحون و از آموی بگذشت و ببلخ رفت و بلخ را بگرفت و خلاف ظاهر کرد....»5.

در کتاب مجمل فصیحی(بنقل راورتی‏6از آن)گوید که در سنهء 446 ابو منصور بن عبد الرزّاق که والی هرات بود هرات را خالی گذاشته‏ بطوس رفت و استعفا داد لهذا اضطراب و اختلال زیادی در هرات‏ بوقوع آمد و حکومت آنجا بحاجب آلپتگین داده شد7.

از همهء این فقرات چنان نتیجه بدست میآید که ابو منصور محمّد بن‏ عبد الرّزاق طوسی از زمان امیر نصر بن احمد سامانی مقام مهمّی در طوس داشته و ظاهرا از ابتدا حاکم آنجا بود8بعد در حکومت‏ها و مناصب مهمّهء سامانیان طیّ مقامات کرده و ابتدا در زمان امیر عبد الملک‏ شامانی در سنه 349 سپهسالار خراسان شد و چند ماهی(از جمادی الآخره‏ تا ذی الحجّه)در آن کار بوده و معزول شد و در اواخر سال 350 یا اوایل 351 باز والی خراسان شد و پس از اندک زمانی در سال 351 باز معزول شده و کمی بعد مقتول شد(ظاهرا در همان سال)9.ابو منصور ظاهرا مثل اغلب همشهریان خود شیعه مذهب بوده و شاید جهت‏ میل او بآل بویه نیز از این جهت بوده است.

نکتهء دیگر که اشاره بدان لازم است آنست که علاّمهء معظّم جناب آقا میرزا محمّد خان قزوینی لقب«معتمد الملک»را که دیباچهء بایسنقری بابو منصور میدهد ردّ کرده‏ و آنرا از اسنادات متأخّرین میدانند و در یک مراسلهء خصوصی مرقوم داشته‏اند که‏ بعقیدهء ایشان لقب مضاف بملک در آنزمان هنوز رواج نداشته است و معتمد الملک که‏ مثل صدر اعظم این زمان و بهمان معنی صدر اعظم اسم منصب مخصوصی در عهد اخلاف‏ هلاکو و تیمور بوده باغلب احتمال در دیباچهء بایسنقری شاهنامه نه بعنوان لقب بلکه‏ بعنوان منصب برحسب مصطلّح عهد تألیف دیباچه استعمال شده است.

محصّل‏ (1)در تاریخ ابن الأثیر از ملاقات وی در جرجان بارکن الدّوله دیلمی در سنه 349 سخن میرود.

(2)ابو الفوارس عبد الملک بن نوح بن نصر.

(3)حضرت یعنی دربار سامانیان در بخارا.

(4)ابو صالح منصور بن‏ نوح بن نصر.

(5)تاریخ بخارا طبع شفر صفحه 96.

(6 (Raverty در تعلیقات و حواشی خود بترجمهء انگلیسی کتاب طبقات ناصری.

(7)خود کتاب مجمل فصیحی در دست نگارنده نبود وشاید در خود متن اطّلاعات‏ بیشتری در باب ابو منصور بوده باشد.

(8)بقول ابن الأثیر وی پیش از سنهء 335 از طرف ابو علی چغانی حاکم طوس‏ و مضافات آن بوده.

(9)خوشبختانه حدس نگارنده در باب تاریخ وفات ابو منصور که در شمارهء3 همین سال کاوه(صفحهء 14 ستون اوّل)بطور ظنّ اظهار شده بود تأیید و اثبات شد.

Reichsdruekerei, Berlin SW 68.